

زندگی پارادوکسی حافظ

محمدنادر شریفی*

فریاد بر سر صدق و کذب آنها نیست که نه هنری است و نه مجالی برای آن، و اگر هم از سخنان دیگران نقلی شود به ضرورت است و نه به قصد تحمید و تکفیر. (که ابداً هم کار ما نیست). هدف تحقیق یا آنچه که ما در این مقاله در پی آن هستیم این است که یک خط فکری و محوری حافظ را بررسی کنیم و پاسخی برای این تناقض‌گویی‌ها در مورد افکار حافظ ارائه دهیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

حافظ تعمداً به دنبال جاودانگی شعرش می‌باشد حتی اگر شخصاً به جمع‌آوری شعرش هم نمی‌پردازد باز می‌داند که آنچه می‌ماند آثار بر جای مانده از شخص است:

نام نیکو گر بماند ز آدمی

به کزو ماند سرای زرنگار (قصاید سعدی، ۱۲۹، ۱۳۷۲)

و حافظ در این راه آرایه ناسازی هنری یا متناقض‌نما و در تعبیر فرنگی آن پارادوکس را به کار می‌گیرد و در تمام زندگی خود پیاده می‌کند او با مطالعه آثار گذشتگان به جذابیت سحرانگیز این آرایه پی برده است و آن را در سه سطح واژه، جمله و اندیشه به کار می‌گیرد و قدرت خلاقه او و شرایط روزگار دست به دست هم می‌دهد تا او در این مسیر به موفقیتی جاودانه برسد.

در آغاز سخن به تعریف این آرایه می‌پردازیم و سپس حوزه‌های به کارگیری این آرایه را در سه سطح الفاظ، جمله یا عبارات و سپس اندیشه می‌پردازیم و در نهایت دلایل به کارگیری آن را از سوی حافظ بررسی می‌نماییم.

استاد گرانمایه دکتر کزازی در کتاب خویش در تعریف این آرایه چنین می‌گوید: «دیگر از گونه‌های ناسازی که نیک پندارخیز است و

اشاره

حافظ شاعر ماندگار ذهن و زبان ماست. در زمینه راز ماندگاری او سخن بسیار گفته شده و چه بسا گفته خواهد شد. عقیده نویسنده این است که راز ماندگاری حافظ در زندگی پارادوکسیکالی حافظ است. در این مقال به بیان آرایه «پارادوکس» یا ناسازی هنری و گونه‌های مختلف آن در سطح الفاظ و جمله و اندیشه حافظ می‌پردازیم.

مقدمه

هر نویسنده، شاعر و یا شخص آگاهی که با اشعار حافظ و دیگر شاعران سر و کار دارد می‌تواند راز ماندگاری حافظ را از دیدگاه خود توضیح دهد و چه بسا متفاوت با نظر دیگران، چرا شخصیت و شعر حافظ به او چنین رخصتی می‌دهد. به اعتقاد نگارنده راز شناسایی شخصیت حافظ، ابرمرد شعر و شاعری و راز ماندگاری اشعار او در ذهن و زبان ایرانیان و دیگر آشنایان این دُر دری، در انتخاب آگاهانه نوعی زندگی و بیان است که هم نفع مادی برای او به ارمغان می‌آورد و هم آخرت او را با نام نیکویی که از خود به جا گذاشته تضمین می‌کند.

حافظ را همه‌گونه تعریف کرده‌اند؛ اندیشمندان شعر و ادبیات به دنبال شناسایی و معرفی حافظ بوده‌اند هر کسی از ظن خود یار این معجزه رندی قرن هشتم و تمام قرون بوده است. سؤالی که گویی به جاودانگی حافظ رسیده است که حافظ کیست؟ چرا نمی‌شود از او دل کند؟ چرا مقبول همگان در تمام دوران بوده؟ راز جاودانگی او چیست؟ سخن این مقاله گلچین کردن نظرات دیگران در این موضوع و

ارزش زیباشناختی بسیار می‌تواند داشت آن است که دو ناساز در همان هنگام که ناسازند با هم پیوند و همبستگی داشته باشند مانند دو روی سکه که با همه ناسازی، سخت با هم پیوسته‌اند و از یکدیگر جدایی نمی‌توانند گرفت.» (کزازی، ۱۳۷۳، ۱۰۷)

اینک به منظر به کارگیری حافظ از این آرایه در سه سطح الفاظ جمله و اندیشه می‌نشینیم

۱. در سطح الفاظ

حافظ نیز مانند بسیاری از شاعران از این آرایه به عنوان عنصری خیال‌انگیز و تأمل برانگیز در شعر بهره‌مند می‌شود که به عنوان نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد:

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت
طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود (غ ۸۲۱۲)

در این بیت ترکیب «نظم پریشان» مصداق این آرایه است از یک سو نظم است و طبیعتاً دارای شکل مرتب و منظم و از پیش تعیین شده‌ای است و از سوی دیگر پریشان و درهم، و از تلفیق این دو عنصر متضاد معنایی در نگاه اول، ناسازی هنری را به وجود آورده است.

حافظ جناب پیر مغان مأمّن وفاست
درس حدیث عشق بر او خوان و از او شنو (غ ۷۴۰۶)

در این بیت نیز شاعر در واقع دو بار از این آرایه استفاده می‌برد که یکی از آن دو مشهودتر است و آن ترکیب درس حدیث عشق است. از یک سو درس است و طبیعتاً نیاز به دفتر و قلم و کتابت دارد و از سوی دیگر عشق است و عشق به قول معروف آمدنی بود نه آموختنی. خود حافظ در این زمینه می‌فرماید:

بشوی اوراق اگر هم‌درس مایی

که علم عشق در دفتر نکتجد (غ ۶۱۶۲)

مورد دوم پیر مغان است «این ترکیب هم از برساخته‌های حافظ است اگرچه در ادبیات فارسی سابقه دارد ولی با این اوصاف و ابعادی که در دیوان حافظ می‌یابیم از برساخته‌های هنری حافظ است که بیهوده نباید دنبال رد پای تاریخی او بود و با مغان زردشتی مربوطش کرد تصویر پیرمغان ترکیبی از پیرطریقت و پیر می‌فروش و علاوه بر این دو نام پیر، پیرمیکده پیرمیخانه هم نامیده شده است.» (خرمشاهی، ۱۳۷۲، ۹۷)

در واقع از یک سو پیر است و شایسته است که خضر راه سالک باشد و آگاه بر احوال او و راهنمای او باشد از سوی دیگر می‌فروش است با این تصور که می‌فروشی همچون می‌نوشی حرام است و مسلمانان از آن

نهی شده‌اند و در زمان حافظ هم غیرمسلمانان به این کار می‌پرداختند و به هیچ‌وجه قبح آن از بین نرفته بوده است، پس دو عنصر الهی و غیر الهی که طبیعتاً در تضاد معنایی هستند در این ترکیب کنار هم می‌آیند و آرایه ناسازی هنری را برای شاعر به وجود می‌آورند که البته در فرهنگ عرفانی این ترکیب را کنایه از پیر سالک گرفته‌اند.

در این بیت نیز از این آرایه استفاده شده است:

جمع کن به احسانی حافظ پریشان را

ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی (غ ۴۷۳: ۱۲)

مجمع پریشانی از یک سو واژه مجمع اجتماع و جمع بودن را در ذهن متصور می‌کند و از سوی دیگر پریشان و دور از هم بودن را که باز شاعر به زیبایی از این آرایه بهره‌مند می‌شود.

نمونه‌ای دیگر:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

ترکیب «دولت فقر» واژه دولت در فرهنگ‌ها چنین معنی شده است:

دولت (dowlat) (۱) [ع] مال، ثروت موروثی یا اکتسابی (ناظم‌الاطبا) و بنابراین حافظ از دو واژه متضاد این ترکیب را ساخته است: «ثروت نداری» (البته ما به کاربرد دیگران از این ترکیب در این مقاله کاری نداریم؛ منظور ما واژه‌گزینی حافظ است نه مبدع این گونه ترکیب‌ها)

۲. در سطح جمله

حافظ این آرایه‌ها را در سطح جمله هم با استادی تمام به کار می‌گیرد و باعث دل‌انگیزی و جذابیت شعر می‌شود. ناگفته نماند طبع شعر و ذوق بالای حافظ اجازه نمی‌دهد که استفاده از این آرایه ادبی باعث پیچیدگی شعر شود.

این آرایه بعدها در سبک هندی هم بکار گرفته شد البته جز در مسیر پیچیدگی شعر گامی فراتر ننهاد، به عنوان مثال بیدل شاعر سبک هندی از این آرایه در حد گسترده‌ای بهره می‌برد؛ اما نمونه‌هایی از این آرایه در شعر حافظ در این سطح:

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

من از آن روز که در بند توام آزادم (غ، ۳۱۶: ۹)

از یک طرف در بند است و گرفتار و از طرف دیگر می‌گوید چون در بند و اسیر تو هستم آزاد و رها هستم.

نمونه‌ای دیگر:

اگر امام جماعت طلب کند امروز

خبر دهید که حافظ به می‌طهارت کرد (غ ۱۳۲: ۶)

بر اساس فرهنگ اسلامی و شرعی باده و شراب از نجاسات است و اینکه حافظ بیان می‌کند با شراب طلب پاکی کرد مثل این است که بگوید با خون دست‌های خود را شست؛ و شاعر این دو معنای متضاد را در کنار هم به زیبایی به کار می‌گیرد.

نمونه دیگر:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم

بهار توبه‌شکن می‌رسد چه چاره کنم (غ ۳۵۰: ۱)

شاعر می‌گوید که برای توبه کردن عزم استخاره کردم از یک سو توبه کردن در واقع اظهار ندامت و عزم بر انجام ندادن عمل است و کار بسیار پسندیده‌ای است، پس نیازی به استخاره ندارد و از سوی دیگر چون بهار توبه‌شکن رسیده دیگر نمی‌تواند چنین کاری کند.

نمونه‌ای دیگر:

روزگاری است که سودای بتان دین من است

غم این کار نشاط دل غمگین من است (غ ۱۵۲)

شاعر به صراحت بیان می‌کند غم و اندوه خوردن در مورد عشق زیاریان باعث شادی و نشاط من می‌شود به عبارتی خلاصه‌تر این‌گونه غم، باعث شادی من می‌شود.

و آخرین نمونه در این سطح در بیت زیر دیده می‌شود:

چيست اين سقف بلند ساده بسیار نقش

زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست (غ ۴۷: ۴)

در مصرع اول از یک سو فلک و آسمان را به بلندی و ساده و بی‌نقش بودن توصیف می‌کند و از سوی دیگر آن را پر نقش و نگار می‌خواند که باز در سطح جمله شاعر از این آرایه استفاده کرده است.

۳- سطح اندیشه

مهم‌ترین قسمت به کارگیری آرایه ناسازی هنری در سطح اندیشه است که به نوعی هدف اصلی این مقاله است. حافظ زیرکانه در شعر خود به بیان اندیشه‌های ناساز در سطح رفتار شخصی، عرفی یا شرعی می‌پردازد که در اینجا ضمن بیان نمونه‌هایی از این متناقض‌نماها در ادامه مقاله تلاش می‌شود؛ دلایل به کارگیری آن را هم بیان کنیم:

سرم به دینی و عقبی فرو نمی‌آید

تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ماست (غ ۲۲: ۲)

جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد

ز خاک بارگه کبریای شاه‌شجاع (غ ۲۹۲: ۷)

در این دو بیت ما با دو اندیشه کاملاً متضاد روبه‌رو هستیم. از یک سو انسانی را می‌بینیم که در اوج وارستگی است، از سوی دیگر انسانی بازیچه‌دربار که خود را وقف دربار می‌کند و بارگاه مملوح زمینی خود را نعوذ بالله با مقام کبریایی خدا می‌ستاید. البته این‌گونه توصیف‌های دور از عقل و حتی دور از شرع را در شعر شاعران بسیاری در دوره‌های پیش از حافظ می‌بینیم و قصد شاعر بیشتر بیان توانایی خویش در سرودن شعر است؛ اما به هر حال چیزی از تناقض دو اندیشه (وارستگی و وابستگی) نمی‌کاهد.

گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم (غ ۳۴۵، ۱۰)
گویی برفت حافظ از باد شاه یحیی
یا رب به یادش آور درویش پروریدن

در بیت اول مخاطب با اندیشه شاعری آشنا می‌شود که در اوج همت، وارستگی و بی‌نیازی از خلق است. در عین نیازمندی حتی نمی‌تواند بپذیرد با چشمه خورشید اندکی از نیاز و فقر و نداری خود را کم کند و یاری از یک منبع لایزال چون خورشید را برابر با چیزی در حد گناه می‌داند چون همت خود را فراتر از اهل زمین و آسمان می‌داند. با استفاده از قدرت سحر کلام خود می‌بینیم که چگونه واژه‌ها را متناسب با هم می‌آورد از یک سو گردآلود و از سوی دیگر چشمه که متناسب با تر کردن و اندک رطوبت یافتن برای دامن است و از سوی دیگر کنایه «تردامنی» را که به معنی گناهکاری و شرمندگی است در ذهن مخاطب متبادر می‌کند و مخاطب را چنان اسیر زیبایی‌های شعر می‌کند که دیگر به تناقض اندیشه در این بیت با ابیات دیگر پی نبرد.

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد
ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد (غ ۱۰۸، ۱)

در این بیت شاعر خود را در حد شاعری درباری در بارگاه سلطان محمود غزنوی پایین می‌آورد و این با اندیشه شاعری که حاضر نمی‌شد حتی با چشمه خورشید که مظهر فیض بی‌منت است دامن خود را تر کند در یک تناقض کاملاً آشکار و مشهود است. در ابیتی دیگر حافظ چنین به بیان متناقض‌نماها می‌پردازد:

گنج در آستین و کیسه تهی

جام گیتی نما و خاک رهیم (غ ۳۸۱، ۲)

که در این بیت آرایه متناقض‌نما در دو سطح دیده می‌شود:

الف: در سطح جمله: این نکته در دو مصرع دیده می‌شود از یک سو

گنجی در آستین خود دارد و از سوی دیگر دست‌خالی و نیازمند است و در مصرع دوم نیز از یک سو یک پدیده فرازمینی است و از سوی دیگر چیزی بی‌ارزش و ناچیز در حد خاک راه و کوی و بیابان است.

ب: در سطح اندیشه نیز کسی است که دارای مناعت‌طبع بالاست و خود را همچون جام جهان‌نما می‌داند و دارای تواضعی است که در عین دارا بودن این مرتبه خود را خاک ره می‌داند. وقتی که این بیت را در کنار ابیات مدحی کنار هم قرار می‌دهیم فاصله ۱۸۰ درجه‌ای آن دو را از نظر پیام و مضمون حس می‌کنیم.

برخی می‌گویند غزل‌های حافظ متناسب با دوران‌های متفاوت اوست، اما حقیقت این است که حافظ دوران وارستگی و عرفان‌گرایی و دوران جوانی عیش و نوش و شاعر دربار بودن را در تمام طول دوران زندگی خود به همراه دارد (سه ماه می‌خور و نه ماه پارسا می‌باش) او افکار زمینی و آسمانی را با هم تلفیق می‌کند و آن را به دوران خاصی محدود نمی‌کند؛ او حتی در یک غزل هم دو اندیشه متضاد را بیان می‌کند؛ مانند:

بی‌خبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل

مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق

بدرقه رهت شود همت شحنه نجف (غ ۲۹۶، ۹)

از یک سو طرفدار و خواهان باده است و حتی ممنوعیت آن که توسط محتسب اعمال می‌شود؛ را به هیچ می‌گیرد و از سوی دیگر طرفدار و



«با آن همه تکیه و تأکیدی که بر حافظ قرآن بودن خویش دارد شعر او بر این ادعای وی مهر تأکید نمی‌نهد یعنی مفاهیم و اندیشه‌های برگرفته از قرآن در شعر وی به قدری نیست که این ادعای او را به اثبات رساند.» (همان، ۹۷)

البته حافظ در بیت‌های دیگری هم بر بیان تعمدی اندیشه‌های متناقض خود اشاره می‌کند:

صراحی می‌کشم پنهان و مردم دفتر انگارند

عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‌گیرد (غ ۱۴۹، ۴)

شاعر صراحتاً بیان می‌کند آنچه من انجام می‌دهم (صراحی کشیدن: شراب‌نوشی) با آنچه مردم می‌پندارند (اهل دفتر و کتاب و علم) یکسان نیست و در شگفتم که چرا آتش این فریبکاری برای من عواقبی ندارد؟!

به هر حال به دنبال این‌گونه ابیات گشتن و احیاناً ابیاتی متناقض با آن را پیدا کردن، به نظرمی‌رسد چندان کارگشا نباشد، آنچه که ما به دنبال آن هستیم آن است که چرا حافظ این بیان‌های متناقض ابراز می‌دارد. اگر در دیوان حافظ جست‌وجوی بیشتری داشته باشیم مطمئناً موارد و مثال‌های بیشتری در این زمینه و یا در زمینه‌های الفاظ و عبارات و جملات می‌توانیم ببینیم، اما فکر می‌کنیم به عنوان نمونه روشن شدن هدف همین اندازه کفایت می‌کند.

دلایل بیان‌های متناقض نمای حافظ:

مقدمتاً باید گفت که در این زمینه محققان و اندیشمندان عرصه علم و ادب دلایلی را بیان داشته‌اند که فهرست‌وار بیان می‌شود (برای دریافت فهرست منابع و توضیح آن به کتاب «مزاج دهر تبه شد» اثر دکتر درگاهی مراجعه شود).

این دلایل به طور فهرست‌وار بیان می‌شود:

شاملو:

حافظ به دنبال حقیقت است بنابراین در هر دوره زندگی متفاوت با دوره‌های قبل عمل می‌کند.

هومن:

حافظ دوران مختلف دارد دوره جوانی و خوش‌باشی، دوره تصوف شاعر، دوره شادزبستی به دلیل آزادی اجتماعی و رندی شاعر.

عبدالعلی دستغیب:

این تضادها همانند تضادهای آثار نیچه و اوانامو است که از درونی

خواهان پیروی و طی طریق شحنة نجف یعنی حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب است کسی که در مرام و نزدیکی اندیشه به شخص رسول اکرم مقتدای هر دیندار منصفی است حال واقعاً چه نسبتی بین طلب باده انگوری (به فرموده پیامبر اکرم «ام‌الخبائث») و پیروی از شحنة نجف است؟

نگارنده این سطور معتقد است حافظ تعمداً این تناقض‌ها را در سطوح مختلف به کار می‌برد او خود می‌داند که سخنان و اندیشه‌هایش متناقض است و ابایی ندارد که آن را بیان نماید و باید به دنبال دلایل آن باشیم نه درصدد توجیه آنها.

در جایی دیگر می‌گوید:

حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی

بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم (غ ۳۵۲، ۸)

در این بیت، شاعر آشکارا می‌گوید در مجلسی حافظ قرآن است. این مرتبه حتی اگر به قول نویسنده مزاج دهر تبه شد، امتیازی نداشته است: «حافظ قرآن بودن و امتیازهایی مثل آن حتی در دوره‌های دیگر نیز به عنوان یک معیار سنجش درجه دینداری یک مؤمن خرسندکننده مؤمنان ژرف‌اندیش و باورمندان راستین نبوده است.» (درگاهی، ۱۳۷۳، ۹۶) باز نمی‌توان آنچنان بی‌ارزش باشد که حافظ از آن به عنوان یک امتیاز مثبت سخنی به میان نیاورد و آن را در برابر دردی کشی قرار ندهد. گرچه نویسنده مذکور بیش از حد در این زمینه افراط می‌کند و در جایی دیگر از کتابش می‌گوید:

پرتلاطم و ژرف سرچشمه می‌گیرند (انسان‌های بزرگ چنین تضادهایی در زندگی دارند).

شفیعی کدکنی:

او (حافظ) به عرفان به عنوان یک مجموعه فرهنگی می‌نگرد همچون نگرشی که به شطرنج دارد. همه پدیده‌ها و اعمال دین عرفان تاریخ و باده‌نوشی برای او ابزاری هستند و حافظ دیدی ابزاری دارد تا هنر خویش را عرضه کند.

رضا برهنی:

اوضاع اجتماعی حاکم بر روزگار حافظ و آثار حمله مغول باعث این گسیختگی معنایی ابیات از یکدیگر است.

زرین کوب:

اوضاع اجتماعی و فساد حکومتی حاکم، اقتضای چنین رفتاری از سوی حافظ را دارد.

درگاهی:

وقوف شگرف او بر رمز و راز بیان سمبولیستی (هنری ماندگار است که رازآمیز باشد) علت این امر است و حافظ هم یک رند است و هم یک هنرمند.

دکتر حسن‌لی در کتاب «چشمه روشن» در این زمینه معتقد است که این تناقض‌ها «نشان‌دهنده طبیعت متعادل و سرشت پویای حافظ است؛ این داورهای رنگارنگ و واکنش‌های گونه‌گونی است که حافظ در برابر رویدادهای متفاوت زمان خود نشان می‌دهد در ضمن به یاد داشته باشیم که سرودهای حافظ در یک زمان سروده نشده و هر کدام مربوط به دوره‌ای از زندگی حافظ است» (حسن‌لی، ۱۳۸۵، ۱۲۸).

به نظر می‌رسد حافظ در مسیر تلاش برای ماندگاری خویش و تسخیر عراق و هند و سمرقند و بخارا است. او همان‌گونه که به این نتیجه درست رسیده بود که شعر در سبک عاشقانه با سعدی و سبک عارفانه با مولوی به تمامیت خویش رسیده با تلفیق این دو سبک فکری، سبک عاشقانه عارفانه به همراه سبک قلندرانه را عرضه کند، با داشتن اطلاعات وسیع علمی در زمینه‌های گوناگون و ذوق شعری و تدبیر در قرآن و سبک ماندگار قرآن به این نتیجه می‌رسد که باید به جمع تضادها بپردازد تا همه دیدگاه‌های فکری بتوانند از مشرب او برخوردار شوند؛ این است که ناسازی هنری را در سطوح مختلف بکار می‌گیرد.

حافظ یک شاعر اندیشمند است به این معنا که برای سرودن شعر نه تنها از ذوق خود بهره‌مند می‌شود بلکه می‌اندیشد که چگونه بگوید که

شعرش دارای معانی متفاوت و باحضور آرایه‌های ادبی تا حد ممکن باشد (به شرطی که به ملاحظت و روانی آسبیبی نرساند).

نکته دیگر اینکه حافظ در اوضاع اجتماعی نابسامانی زندگی می‌کند. حکومت‌های محلی که از پایداری و ثبات آنچنانی برخوردار نیستند؛ «ابتدا دوره ابواسحاق دوره‌ای که حکومت او خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود (حدود ۱۴ سال)، سپس دوره امیر مبارزالدین متشرع متعصب که تیغ بی‌دریغ امر و نهی شرعی به سلیقه شخصی او برقرار بود (۲۵ سال) بعد دوره شادنوشی و آزادی اجتماعی و شخصی شاه‌شجاع (۱۷ سال) که البته آن هم در مسیر تناقضات بود و در پایان عمر سختگیر شده بود. «شاه‌شجاع رفتاری یکنواخت و روشن نداشت و در مدتی از دوران فرمانروایی خود راه زهدورزانه پدر را پیش گرفت و آزاداندیشانی چون حافظ را به فریاد آورد و پیوندهای دوستی حافظ و شاه‌شجاع در این دوره کم‌کم سست شد و از هم گسیخت» (حسن‌لی، ۱۳۸۵، ۶۷). سپس او حکومت سه ساله زین‌العابدین پسر شاه‌شجاع را تجربه می‌کند؛ بعد دوره کوتاه یکساله شاه یحیی را می‌بیند و در نهایت دوران پنج ساله شاه‌منصور که البته حافظ دو سال از آن حکومت را بیشتر درک نمی‌کند.

در این بین قابل ذکر است که این شاهان در دوره خود هم دارای ثبات و امنیت نبودند و دلیل آن هم حکومت محلی بودن آنهاست که پیوسته در جنگ و گریز بودند و این امر به بی‌ثباتی روزگار در تمام دوران زندگی حافظ کمک می‌کرد. طبیعتاً این بی‌ثباتی برای شاعری که می‌خواهد هنر خویش را عرضه کند کار را سخت می‌کند و راهی جز جمع اضداد باقی نمی‌گذارد.

از دیگر دلایل به کارگیری حافظ از این آرایه، خوش‌مشربی اوست. او معتقد است که در هیچ سری نیست که نوری ز خدا نیست پس همان اندازه که به می‌نوشی معتقد است به عرفان هم معتقد است به عبارت دیگر او از این عناصر به عنوان ابزار بیان هنر استفاده نمی‌کند (دیدنی ابزاری ندارد) بلکه به آن اعتقاد دارد و به آن عمل می‌کند. او حافظ قرآن است، با اندیشه حلاج و شاه‌نعمت‌الله‌ولی و دیگر صوفیان آشناست در عین حال لذت حال را هم از دست نمی‌دهد بی‌خبر از اندیشه خیام هم نیست (سه ماه می‌خور و نه ماه پارسا می‌باش).

مانمی‌خواهیم مهر تأیید بر تمام رفتارهای شاعر بزنیم که خود حافظ هم چنین ادعایی ندارد و در نهایت می‌گوید آرامگاه من زیارتگه رندان می‌شود یعنی رندان ما را خواهند شناخت و نه حتی صوفیان و عارفان. به هر حال نمی‌توان گفت قرآن در زندگی شاعر نقش و تأثیری

که همگان به او اعتقاد یابند و یا حداقل نتوانند به کلی او را انکار کنند آیا این از دولت قرآن یا برگرفته از قرآن نبوده است؟

نتیجه‌گیری

حافظ شاعری اندیشمند است و مدبرانه و با ذوق وافر خویش به این نتیجه می‌رسد که شعری ماندگار است که بتواند اذهان بیشتری را به خود جذب کند او زندگی متلاطمی داشته اما اسیر آن نبوده است بلکه بر آن چیره می‌شود. راه چیره شدن بر زندگی با آن اوضاع نابسامان اجتماعی را در جمع و تلفیق اندیشه‌ها می‌داند بنابراین با هنر خویش و با بهره‌گیری از تجربه‌های عملی مسائل مذهبی، دینی، عرفانی دنیوی و آنچه که در مجموع می‌توان آن را لذت حال نامید به بیان آن می‌پردازد.

جمع این اندیشه‌های متناقض و موازی با هم باعث ایجاد پارادوکس یا ناسازی در سطح اندیشه می‌شود و همان‌گونه که در سطح واژه‌ها و جمله دارای جذابیت است در این سطح هم باعث جذابیت و ماندگاری نام و نشان شاعر در دوره خود و دوره‌های بعد می‌شود و هم نان و نام برای شاعر به ارمغان می‌آورد و هم در نهایت مرزها و مغزها و اعصاب را درهم می‌نوردد.

پی‌نوشت:

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

منابع و مأخذ

- ۱- حافظ، (تصحیح)، غنی قزوینی قاسم - محمد (۱۳۷۰) دیوان حافظ، هشتم تهران، اساطیر.
- ۲- حسن‌لی، کاووس، چشمه روشن (۱۳۸۵)، اول، شیراز، نوید.
- ۳- خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه (۱۳۷۲)، تهران، پنجم، علمی‌فرهنگی.
- ۴- سعدی، قصادی، تصحیح و توضیح حسن انوری، (۱۳۷۲) تهران، علمی.
- ۵- درگاهی، محمود، مزاج دهر تبه شد (۱۳۷۳)، اول، کرمان، ستارگان.
- ۶- کزازی، میرجلال‌الدین، زیباشناسی سخن پارسی بدیع (۱۳۷۳)، اول، تهران مرکز.
- ۷- نیسی، ناظم‌الاطباء، فرهنگ ناظم‌الاطباء، خیام، تهران ۱۳۱۸.

نداشته که خواندن هر کتابی در ذهن آدمی تأثیر دارد چه رسد به حفظ کردن آن.

هنر حافظ این است که دو اندیشه متضاد را در هم تلفیق می‌کند و اگر عطار و مولوی از می و معشوق و ساقی و دیگر عناصر این مجموعه به کل در معنی عرفانی مجازی استفاده کردند ولی حافظ هیچ اصراری ندارد که از هر دو بهره‌مند نشود (خود را لایق بهره‌مندی از لذت آنی و باقی می‌داند) و از خواننده هم می‌خواهد که شعر او را از روی کرامت چنان بخواند که داند یعنی راحت و آزاد باشد که هرطور که می‌خواهد بخواند و دریابد. او می‌خواهد نام و نشانش بماند که می‌ماند، او ادعای پیغمبری ندارد که مردم به کتابش عمل کنند.

شاعر زبردست و چیره بر امور، قدرتمندانه از هر حکومتی بهره‌مند می‌شود، همه چیز را درمی‌آمیزد تا بهره‌دنیایی و اخروی خود را بگیرد و شعرش آیین تمام‌نمای فرهنگ و ادب ایران بشود. حافظ حتی از بیان خطرناک‌ترین اندیشه‌ها هم صرف‌نظر نمی‌کند، مانند این ابیات:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای اگر از پس امروز بود فردایی (غ ۱۰، ۴۹۰)

فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل

چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن (غ ۳۹۲۶)

آخرالامر گل کوزه‌گران خواهی شد

حاليا فکر سبو کن که پر از باده کنی (غ ۴۸۱، ۲)

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد (غ ۱۰۵، ۳)

و آنها را در الفاظ عرفانی و قرآنی و ادبی و تاریخی و... می‌پیچاند و راهی برای توجیه مدافع شعر و اندیشه حافظ باقی می‌گذارد مثلاً می‌گوید: شنیدم که ترسایی با دف و نی چنین می‌گفت یا محتسب مست بود و گفت ... و این زیرکی و نبوغ و هوش سرشار حافظ را می‌رساند که به تمام خوبی‌های شاعری‌اش اضافه می‌کند. و این‌گونه می‌شود که ابیات بسیاری هم برای اثبات دینداری‌اش می‌آورد؛ آن هم از نوع نابش:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند (غ ۱، ۱۸۳)

و در نهایت هر کس هر تصویری از حافظ انتظار دارد می‌تواند برای اثبات دیدگاه خویش ابیاتی را در دیوان او بیابد و همین پراکندگی و تلفیق دیدگاه‌ها باعث می‌شود که از دیوان او تفأل هم بگیرند. البته صداقت تجربه حافظ در داشتن افکار بلند عرفانی و دیگر اندیشه‌ها باعث می‌شود